

تاریخ وصول: ۸۸/۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۸/۷/۲۵

«رویکرد ملک الشعراى بهار به دین و عرفان»

حسن عیوض زاده^۱

دکتر توریج عقدایی

اعضای هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده مقاله:

این مقاله که گوشه‌ای از یک پژوهش دانشگاهی با عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات در دیوان ملک الشعراى بهار» است، از چگونگی بازتاب مسایل دینی و عرفانی در شعر بهار سخن می‌گوید.

بهار در آغاز شاعری، به اقتضای وظیفه ملک الشعراى آستان قدس رضوی، قصاید دینی بسیاری سروده است. اما بعدها هم که به تهران تبعید و در آن جا ساکن می‌شود، به رغم غلبه گرایش‌های سیاسی و کم رنگ شدن عنصر دین در ساختار فکری‌اش، بر باورهای دینی تأکید می‌ورزد و هم چنان «دین را اساس تمدن جهانی بشر می‌داند».

او به خدایی که «بیرون ز حد» است و «ارغنون جهان را می‌نوازد» باور دارد و از ما می‌خواهد که «یک لحظه در هر کار» از وی غافل نشویم. به قرآن که می‌تواند ابزار اتحاد و اتفاق مسلمانان باشد ولی اینک فروغی ندارد هم اعتقاد دارد.

بهار به مثابه مسلمانی شیعه، غالب حساسیت‌های شیعه را دارد. او در بلندترین قصیده دیوانش به حاکمیت شیعه در عصر صفوی اشاره کرده، آن را «رسمی همایون» دانسته است.

در باور بهار «مسند شرع و سریر حکم» توأمان‌اند و با جدایی «دین که هم کاسه سیاست


بود و به قهر از آن جدا شد»، موافقت ندارد. او عامل اصلی این جدایی را سرمایه‌داری دانسته، معتقد است اینان سبب شدند که دین به دست عوام که «عدوی دین و کتاب پیمبر» و «بدعت آوردند»، بیفتد.

او در یک قصیده طنز آمیز، استفاده ابزاری از دین را محکوم می‌کند و از کسانی که به مخالفان خود به جرم پرداختن به «کار ادارات دولتی» «وکیل شدن و از مشروطه حرف زدن» یا «روزنامه نویس و چیز فهم شدن» حمله می‌کنند، انتقاد می‌کند. او در جای جای دیوانش به اختلاف مسلمانان اشاره می‌کند و از «اخلاق تباه مرد و زن» سخن می‌گوید.

بهار، به رغم مشغله‌های سیاسی بسیارش که او را به آدمی برون‌گرا و اجتماعی تبدیل می‌کند. به مثابه انسانی متأمل از لحظه‌های شهودی و عارفانه غافل نمی‌ماند و هرگاه فرصتی می‌یابد، چونان «سلطانی نامور بر تختگاه تجرد» تکیه می‌زند و خود را «سلطان ملک فنا و منصوردار بقا» می‌یابد و «از دیده، طریق دل می‌بندد و از اشک روان به گِل» می‌نشیند.

کلید واژه‌ها:

بهار، مذهب، خدا، قرآن، ولایت، تشیع، سیاست، اخلاق، عرفان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

دین و اندیشه‌های برخاسته از آن، یکی از پدیده‌های اجتماعی دیرینه سال در زندگی بشر است. حتی اگر بر آن باشیم که بُعد فردی دین و عرفان و یا اشکالی از آنها نظیر تفکرات تنهایی، مردم را به انزوا می‌خوانده است، «اکثر ادیان ذاتاً اجتماعی هستند. ادیان بزرگ تاریخی به شکل جوامع مذهبی در آمده. و بدل به نیروهای اجتماعی قدرتمند شده‌اند»^۱.

بهار در خانواده مذهبی پرورش می‌یابد و به رغم گرایش‌های فکری بسیار، دیانت تا پایان عمر در زندگی او نقش داشته و در اشعارش بازتابی گسترده یافته است. بنابراین می‌توان بر آن بود که «در بیش‌تر قصاید بهار، روح دیانت جلوه‌ی بارز دارد. نه فقط اشعاری که در مدح و رثای پیامبر و امامان هست، شاهد این دعوی است؛ بلکه در اخلاقی هم که تعلیم می‌دهد روح دیانت و تعلیم اهل ظاهر بارزتر از روح عرفان و تعالیم حکما به نظر می‌آید. ستایش پیامبر و امامان هر چند تا حدی لازمه کار ملک الشعرائی او در آستان قدس بوده است؛ لیکن به هر حال از قوت روح دیانت در وجود او حکایت دارد»^۲.

در بررسی دیوان او و با توجه به آثاری که در شرایط و ادوار مختلف حیاتش پدید آمده، در می‌یابیم که زندگی او از منظر توجه به دیانت به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی دوران ملک الشعرائی آستان قدس که باید به حکم وظیفه شعر مذهبی می‌سرود و دیگر دوران مبارزات سیاسی که در کنار یا در برابر کسانی قرار می‌گیرد که اگر با اساس مذهب مخالف نیستند؛ یا دست کم باور محکمی به مسایل دینی ندارند، یا آن را برای زندگی اجتماعی لازم نمی‌دانند. بنابراین او بر سر دو راهی انتخاب یا ترک دین قرار می‌گیرد. اما به شهادت دیوانش، اگر چه به تدریج دیانت در کارش کم رنگ می‌شود و شعر او در مبارزات مشروطه خواهی‌اش، بر

۱- اقبال و اندیشه‌های دینی عرب معاصر، ص ۲۵۳.

۲- با کاروان حله، ص ۲۷۲.

محور ناسیونالیسم می‌چرخد و تعلقات مذهبی او در جنب گرایش‌های ناسیونالیستی‌اش رنگ و بویی ندارد^۱، همواره می‌کوشد دین را، برای حفظ فرهنگ ایرانی - اسلامی، با زندگی نوین آشتی دهد. البته یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که پیش از بهار و انقلاب مشروطیت، به ویژه در دوره حکومت طولانی ناصرالدین شاه، دین باوری وارد مرحله تازه‌ی شد و مخالفت با دین اسلام و تلاش برای کنار گذاشتن آن از زندگی، نظیر آن چه در غرب اتفاق افتاده بود و یا به دلیل ملی‌گرایی، بازگشت به دین زرتشت و تصفیة زبان از عناصر عربی^۲ رواج داشت و "مجادلات مذهبی بین شیخی، بالا سری، اخباری و اصولی و مخصوصاً بر خوردهای خونین بین بابیه و مخالفانشان معرف احوال مردم این عصر بود و البته تعارض آنها در ادبیات عصر مشروطه انعکاس قابل ملاحظه‌ی نیز یافت"^۳.

بنابراین، این بی‌توجهی به دین و، که پدیده‌ی جهانی بود، در ایران هم بر اثر مقایسه جامعه دینی بسته ما با جامعه غیر دینی و باز و آزاد اروپا، شکل می‌گیرد و در غالب آثار دوران مشروطیت منعکس می‌شود، "نتیجه قاطع تماس فکری با غرب است. هر چند این تماس بسیار کم رنگ و سطحی است و هنوز جذب عاطفی نشده؛ بلکه جذب فکر است در سطح بسیار ابتدایی^۴."

بدیهی است کسانی که با دین و حضور آن در جامعه مخالفت می‌کردند، آن را عامل عقب ماندگی می‌دانستند و توجه نداشتند که دین به مثابه مهم‌ترین عامل ارزش‌های متعالی فرهنگ بشری و اخلاق، "به هیچ روی مانع ترقی بشر و پیش رفت قوای عقلی نبوده و جلوی تمدن بشری را در هیچ یک از مراحل نگرفته است"^۵. در پی این معارضه است که در تمام این دوران، مجتهدان مشروطه خواه از طریق پیروان خویش با مظاهر دین زدایی به شدت مبارزه می‌کردند و با وجود آن که «در مراحل اولیه انقلاب، در مورد حمایت از مشروطیت، نوعی همگرایی میان ایدئولوژی‌های دینی و غیر دینی وجود داشت^۶». بعدها شیخ فضل الله نوری با

۱- یا مرگ یا تجدد، ص ۱۹۶.

۲- نقد ادبی، ص ۶۲۶.

۳- همان، ص ۶۲۶.

۴- ادوار شعر فارسی، ص ۴۴.

۵- اقبال و اندیشه‌های دینی غرب معاصر، ص ۱۳۵.

۶- تحولات اجتماعی ایران، ص ۲۸۹.

مشروطیت مخالفت کرد. او "مشروطه و قانون اساسی را بدعت می‌دانست^۱ و آن را تهدید مستقیمی^۲ علیه قوانین اسلامی و وضع ممتاز امت در ایران^۳ دانسته، برای تحقق خواست‌های خود، آشکارا از پادشاهی مستبد و وابسته چون محمد علی شاه حمایت کرد^۴ زیرا می‌دید که غرب‌گرایی روشن فکران ایرانی در برخورد با مذهب، سبب شده بود که «بسیاری از آنان خواهان عدم دخالت روحانیون در امور سیاسی و به اصطلاح خواهان جدایی دین از سیاست^۵» بودند.

این‌ها مسایلی است که بهار به مثابه شاعری ملی و مبارز راه آزادی در جوانی و در اوج مبارزات سیاسی خود با آنها رو به رو شد و خواسته و ناخواسته از آنها تأثیر پذیرفت و این تأثرات خویش را در آثارش، منعکس کرد. در این جا با بررسی عناصر دینی در شعر بهار، طرز تلقی او را از این مسایل، مرور می‌کنیم.

باور به خدا

دین به مثابه پدیده اجتماعی در زندگی بشر، نظامی از ایده‌هاست که انسان اجتماعی، با تکیه بر آن، جامعه‌یی را که در آن زیسته، معرفی و تصویری از روابط پیچیده خود با آن ترسیم می‌کند. به سخن دیگر "سلوک و اعمال معتقدان، با ایمان آنان پیوند دارد و در حیات اجتماعی انعکاس می‌یابد. جامعه‌ای که بهار در آن زیسته، به طور کلی جامعه‌یی است دینی. بنابراین او با افکار دینی از دوران کودکی آشنا بوده و آن را به مثابه معیاری برای بهتر زندگی کردن به کار می‌برده است. بنابراین نه تنها به خداوند باور دارد؛ بلکه می‌کوشد این باور را به مخاطبان خویش انتقال دهد

همانا که چیزی است بیرون این حد مکان جسته بر ذره لامکانی
وجودی است آن جا که اندیشه هر دم به پا دارد و بفکند این مبانی
جهان است محکوم و او است حاکم و ز اوی است سلطانی و قهرمانی

۱- همان، ۲۹۰.

۲- همان، ۲۹۰.

۳- همان، ۲۹۰.

۴- سنت و مدرنیته، ۴۴۴.

به فرمان اویند ذرات و دارد به هر ذره فرمانش یک سان، روانی
جهان ارغنون است و او ارغوان زن هم او است آهنگ و لحن اغانی^۱

بهار آن گاه که از ایمان لبریز است، مخاطب را به نیروی باورهای دینی، به پرواز به عالم
قدس فرا می خواند:

سوی قوت و حسن پرواز گیری نهی از پس پشت، ضعف و نوانی
از آن پیش کت شد به نزدیک خواند ره قرب شه جوی اگر می توانی
همت سخت نزدیک باشد به حضرت گرت همت شه کند هم عنانی

به باور او هر کاری بدون اتکال به خداوند متعال، ناقص و ناتمام است:

از خدا غافل مشو یک لحظه در هر کارکرد چون تو باشی با خدا هر جا خدایت یاور است^۲

قرآن

پیامبر اسلام در عصر جاهلیت اعراب که تفرقه و تشتت در میان قبایل رایج بود و هیچ یک از قبایل عرب حاضر به صلح و آشتی نبود، به وسیله کتاب مقدس قرآن در میان آنان ائتلاف و اتحاد ایجاد کرد و نه تنها اعراب؛ بلکه تمام ملل دیگر را با هر رنگ و نژادی در پیرامون این نقطه نورانی گرد آورد و تا زمانی که دین و دولت؛ هم زاد بودند و قوانین زندگی مردم از قرآن و شریعت اخذ می شد، کار آسان و به سامان بود. اما از زمانی که مردم قرآن را از متن زندگی خویش بیرون بردند و بدان بی توجهی کردند، آرام، آرام، فرقه گرایی آغاز شد و دین تضعیف گشت. بهار در روزگاری که میان حکومت و مردم تفرقه حاکم بود، می پنداشت اگر شاه و مردم به قرآن توسل جویند، تفرقه از میان بر می خیزد و اتحاد صورت می پذیرد. او در روزگار جوانی در یک مثنوی نسبتاً بلند که با بیت:

پادشاهها چشم خرد باز کن فکر سرانجام، در آغاز کن

۱- دیوان، ج ۱، ف ۶۷۶.

۲- دیوان، ج ۱، ص ۷۴۷.

رویکرد ملک الشعراء بهار به دین و عرفان / ۱۰۱

آغاز می‌شود و خطاب به محمد علی شاه، شاه خود کامه قاجار، سروده شده ضمن نصیحت او و دعوتش به عبرت‌گیری از تاریخ و مستبدان اعصار پیشین، مردم را به اتحاد و شاه را به مردم دوستی فرا می‌خواند و می‌گوید:

به نظر او قرآن، حاوی رازهایی است که کشف آنها به زندگی رونق می‌بخشد و اگر دیده می‌شود که زندگی مسلمانان تیره و تبا است بدان دلیل است که مردم به الفاظ ظاهر قرآن اکتفا کرده از درک معانی بلند و رازهای نهان آن غافل مانده‌اند. بنابراین تنها راه برای آنان بازگشت به قرآن و درک رازهای آن است. اما این رازها را باید از کسی جست که با آنها آشناست:

راز قرآن را ز صاحبخانه جو یا شو که هست از مراد میزبان بی شبهه مهمان بی‌خبر
آن که از قرآن همان الفاظ تازی خواند و بس هم به قرآن کاو بود از راز قرآن بی‌خبر^۱

اینک قرآن، آن محور نورانی و توانمندی که مسلمانان را به گرد خود جمع می‌کرد، از زندگی مردم حذف شده و به همین دلیل مسلمانان، به دلیل آن که باورشان سست شده و هر اندیشه‌ی نوی بر ذهن آنان اثر می‌گذارد، دچار لغزش گشته، دیگر مثل سابق، در ساختن تمدن بشری نقش ندارند:

قرآن اگر نماندی در پرده افول صد آفتاب نور گرفتی ز ماه ما
در جهل جای فلسفه را نستدی به دین در دین به جا نماندی این اشتباه ما
شد موی ما سفید به آن قلت و قال و قیل یک مو نکرد فرق ز روز سیاه ما
از رفض و جبر و غالی و سنت پدید گشت این اختلاف و ذلت و حال تباه ما
این اختلاف شوم و دگر اختلاف هاست بر حالتی خراب تر از این گواه ما^۲

البته، از آن جا که الحاد در جامعه رواج دارد، غالباً مبارزان سیاسی به الحاد متهم می‌شوند. بهار به رغم شواهد متعددی بر باورهای دینی در میان سروده‌هایش، به بی‌دینی متهم می‌گردد. بنابراین از خود دفاع کرده، به پیامبر سوگند یاد می‌کند که هرگز راه الحاد نیپموده است:

۱- دیوان، ج ۱، ص ۷۲۵.

۲- دیوان، ص ۲۳۲، ۲۳۳.

از خدا بیگانه‌ام خواندند اندر مرز طوس از خدا بیگانگان، اما به پیغمبر نبود^۱

بهار و تشیع

آیین تشیع که به باور مسلمانان شیعه، در حجة الوداع، به وسیله پیامبر اسلام، اعلام شد، در آغاز قدرت سیاسی نداشت و به حکومت دست نیافت، اما هشیاری پیروان این مذهب و تلاش برای مبارزه با اهل سنت و جماعت و استفاده از فرصت‌های مناسب سبب شد که از قرن دوم هجری آرام آرام به حوزه قدرت سیاسی گام نهند. مبارزات دینی - سیاسی اسماعیلیان و تأسیس حکومت فاطمی در مصر، شیعه را به قدرتی بزرگ تبدیل کرد و از آن پس در ایران هم مبارزه شیعیان برای کسب قدرت آغاز شد و سرداران زمینه را برای حکومت شیعی صفویان مهیا ساخت و از آن پس مذهب رسمی کشور شیعه بوده است. بهار در بلندترین قصیده دیوانش که بیانگر یک دوره مختصر تاریخ پادشاهی ایران است، هنگام سخن گفتن از عصر صفویان به نیرو گرفتن تشیع اشارت کرده است.

او در یکی دیگر از قصاید آغازینش، با عنوان «غدیر خم» در خلال بر شمردن مناقب علی علیه السلام، به مسأله ولایت آن حضرت و شروع آیین تشیع در جهان اسلام اشارت کرده می‌گوید:

در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی
تا علی را او ولی بر مهتر و کهتر کند
تا رساند بر خلائق مصطفی امر خدای
از جهاز اشتران از بهر خود منبر کند
گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی
خطبه بر منبر یی امر خلافت سر کند
گوید آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست
زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند^۲

و در قصیده‌بی دیگر که به مناسبت عید غدیر و در ستایش علی علیه السلام سروده، به ولایت او اشاره کرده، می‌گوید:

شاه دین پرور ز شروان ره بر آن لشکر گرفت
وز دم تیغ جهان سوزش به خصم آذر گرفت
از نخستین حمله، دشمن راه کوه را در گرفت
شه سوی تبریز شده آن ملک را در بر گرفت

۱- دیوان، ص ۳۶۷.

۲- دیوان بهار، ص ۲۰.

رویکرد ملک الشعراء بهار به دین و عرفان / ۱۰۳

افسرو تخت جهان داری از و زیور گرفت رسم دین شیعی از او نیروی دیگر گرفت
سکه بر زر زد به نام احمد و نام علی وین همایون رسم ار او برخاست تا اکنون، بلی^۱
ای مهین سلطان ملک هستی ای کاندلر غدیر کرده حق بر هر دو گیتی سید و سلطان تو را^۲

دین و دولت

نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد که در این سرزمین، دست کم در دوران اسلامی، همه حکومت‌ها با دین ارتباط نزدیکی داشته و برخی اساساً با قوانین اسلامی اداره می‌شده‌اند. به سخن دیگر در تمامی این اعصار دین و دولت دو همزاد جدایی ناپذیر بوده و به شهادت تاریخ، تا پیش از طرح مسأله جدایی دین از سیاست، این امر نه تنها در ایران؛ بلکه در تمام کشورهای جهان هم اصلی اساسی به شمار می‌آمده است:

اما با طرح مسأله جدایی دین از حکومت در اروپا، سیاست مداران، آبای کلیسا را کنار می‌گذارند و حکومت‌هایی مستقل از دین، تشکیل می‌دهند. بنابراین، این طرز تلقی تازه از حکومت، از غرب به کشورهای دیگر می‌رود و در سرزمین ما نیز شیوع می‌یابد. در حالی که پیش از آن، دین و دولت دو با زوی شاه برای حکومت کردن تلقی می‌شده است. بهار، دست کم در دوره اول زندگی و پیش از شروع مبارزات سیاسی‌اش، دین و دولت را ملازم می‌داند و از حکومت مستقل از دین تصویری ارائه نمی‌کند. اما بعدها که بعد سیاسی و اجتماعی کارش وسعت می‌یابد و برای پرداختن به دین مجال کم‌تری دارد، از دیگر سوی تحت تأثیر جریان‌های سیاسی عصر خویش قرار می‌گیرد، کما بیش به حکومت مستقل از دین هم می‌اندیشد یا دست کم مثل سابق درد دین ندارد. اگر چه در تمام آثارش، اثری از مخالفت با دین مشاهده نمی‌شود و بر این عقیده است که باورهای دینی مردم، به مثابه عاملی مؤثر و نیرومند، می‌تواند آنان را از آرایش‌های اخلاقی و نا به هنجارهای اجتماعی باز دارد. بنابراین بهار در سراسر زندگی خود معنویت دینی و واقعیت‌های اجتماعی را نه تنها در تقابل که در کنار هم می‌بیند و از این که مردم با فراموش کردن آداب دینی به فساد و تباهی کشیده می‌شوند، متأسف است و هم چنان که گفته شد به مثابه روشنفکری دین مدار «مسند و شرع و

۱- دیوان، جلد ۱، ص ۷۴-۷۳.

۲- ج ۱، ص ۱۴۵.

سریر حکم» را جدایی ناپذیر است:

مسند شرع و سریر حکم تو داری خصم تو دارد غریو و ناله و فریاد^۱

بهار در عصری می‌زیست که جامعه ایران به شکل سنتی اداره می‌شد و، هنوز سرمایه داری تمامی مظاهر زندگی سنتی را از میان نبرده بود. اما بهار که خود محصول زندگی سنتی بود؛ به چشم می‌دید که دنیای سرمایه‌داری برای دستیابی به منافع و منابع بیش‌تر، به سرعت معیارهای زندگی و ارزش‌های مردمی را تغییر می‌دهد و نظامات پیشین را در هم می‌نورد تا نظم نوین خود را جایگزین آن نماید. بنابراین از زمانی که:

سیم و سرمایه شد به عالم چیر گشت سرمایه دار گرد و دلیر

تلاشی برای جدایی دین از سیاست آغاز شد و دین از صحنه زندگی بیرون رانده شد:

دین که هم کاسه سیاست بود قوت بازوی ریاست بود

از سیاست به قهر گشت جدا ماند دین، خالص از برای خدا

بنابراین بهار سرمایه‌داری را عامل اصلی جدایی دین از سیاست می‌داند و با مشاهده غارت سرمایه داران و فقیر تر کردن مردم، متأثر می‌شود و چون ایستادن در برابر جریان عظیمی را که در دنیای متمدن به راه افتاده، امکان پذیر نمی‌داند، ناگزیر به خاطرات خویش باز می‌گردد و سرمایه داران بی‌رحم عصر خویش را با ثروتمندان پیشین مقایسه می‌کند و گذشته را برای مردم مساعدتر تشیص می‌دهد:

بود دین تسلیت فزای فقیر ممانع چشم جانگزی فقیر

تا شریعت مدار در همه کار بود هم دست عمده التجار

می‌نمودند کرکری همگی تا بدین حد نبود بی‌مزگی

حاجی داغ کرده پیشانی پیرو سنت مسلمانان

توشه بردی برای پیری چند دست بگرفتی از فقیری چند

گاهی از صدق مسجدی می‌ساخت
تا به مسجد کند نماز فقیر
پس شود هم عنان همخوابه
سیر بودند منعم و بی چیز
لیکن امروز مرد دولتمند
نه ز وجه حرام دارد دست
نه به عنوان خمس و مال امام
تا بدان جا برد مروت را

گاه حمام وقف می‌پرداخت
خواهد از مؤمنان، نیاز فقیر
هر سحر رایگان به گرمابه
مرد درویش لات بود تمیز
غالباً ملحدی است بی‌مانند
نه به نفع وطن بود پا بست
به کسی می‌کند جوی اکرام
که خورد مالیات دولت را^۱

دین و عوام

اگر چه در جهان اسلام، پس از فروپاشی نظام‌های سیاسی مقتدر و تضعیف علوم دینی و نبود عالمان بزرگ، دین به دست عوام افتاد و با خرافات به هم آمیخت، در عصر جدید، غرب، برای دست‌یابی به منافع بیش‌تر، عوام زندگی را بهانه کرده، اسباب فروپاشی دین را فراهم آورد. البته در غرب پیش از شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری، رنسانس و پس از آن انقلاب صنعتی با برجسته کردن علوم طبیعی و اجتماعی، علوم دینی را از جامعه به کلیسا رانده، در آن جا محبوس کردند. از آن پس دین در متن جامعه حضوری چشم‌گیر و بر زندگی مردم تأثیری نداشت. بهار در یکی از قصایدش، از دینی که به دست عوام افتاده انتقاد می‌کند و آن را نه دین پاک، بلکه بدعت می‌نامد:

این عامیان که در نظر ما مصورند
ما پاسدار دین و کتاب پیمبریم
هر روز دام کینه به ما برگسترند
وینان عدوی دین و کتاب پیمبرند
دین نیست این که بینی در دست این گروه
کاین مفسده ست و اینان مفسد‌تگرند
وین رسم پاک نیست که دارند این عوا
کاین بدعت است و این سفها بدعت آوردند

اما بیش‌ترین آسیب از جانب سرمایه‌داری و اندیشه‌های منفعت‌طلبانه‌اش به دین وارد

آمد. غرب سرمایه‌دار برای نفوذ در کشورهای مسلمان ناگزیر به تدابیری دست یافت: از جمله این که: ابتدا علم دین را که در آغاز در انحصار روحانیان بود از دست آنان بیرون آورد و آن را پس از نقدهای علمی در اختیار مردم گذاشت. مردم که دیگر میان زندگی ماشینی خود و دین رابطه نمی‌یافتند، آرام آرام به آن پشت کردند و آن را به دست فراموشی سپردند. بدین ترتیب الحاد و کفر دیگر گناه به شمار نمی‌آید و مردم به آسانی خدا را انکار کرده، اعمال دینی و آیین‌های مقدس را کنار گذاشتند و زمینه را برای نفوذ هر چه بیش تر فرهنگ غربی فراهم آوردند. بهار در ابیات زیر به این مسایل اشاره کرده است:

پیش از این علم خاص ملا بود	زندگی بسته کلیسا بود
کرد از ین انقلاب‌های درشت	عامه بر مردم کلیسا پشت
علم‌ها ز انحصار بیرون شد	زندگی زان حصار بیرون شد
پرده‌ها بود بر سر هر کار	پرده در گشت خامه سحر
نقل الحاد و کفر بی مزه گشت	زندگانی جدید و با مزه گشت
از میان رفت عصر اشرافی	راه سرمایه دار شد صافی
هر که زر داشت شد شریف و عزیز	وان که بی چیز بود شد ناچیز
دانش و فضل و هوش و عرق و نژاد	پیش زر نافع بر زمین بنهاد
هنر و علم و حیل و تزویر	دولت و دین و شاه و میر و وزیر
شده هر یک عبید سرمایه	بنده زر خرید سرمایه ^۱

اسلام، مسلمانان صدر اسلام، تمامی دین خدا را از پندار، گفتار، و رفتار پیامبر می‌جستند و به دلیل رفتارهای آن بزرگوار نه تنها وی را مظهر تام و تمام دیانت می‌دانستند، بلکه از رهگذر رفتارهای او به اسلام ایمانی راستین داشتند. به گفته بهار پس از پیامبر، اولیای خدا و علمای شریعت‌اند که می‌توان از طریق آنان با حقایق دین آشنا شد و به همین دلیل است که عالمان دین از آغاز نه تنها پرداختن به علم حقیقی دین را وظیفه خود می‌دانستند؛ بلکه در این راه هیچ چیز را بر کلام خدا مرجع نمی‌شمردند و از بدعت به سختی پرهیز می‌کردند.

رسول گفت گرت دیدن خدات هواست
هم اولیا را گرز آن که دید خواهی روی
به اولیای خدا بین که شان جمال خداست
ببین سوی علمای شریعت از ره راست
درست مظهر روی خدا؛ رخ علماست
به ویژه آن که به جز گفته خدای؛ نگفت

البته تلاش سرمایه داری غرب برای زدودن دین از زندگی؛ از سویی واز سوی دیگر؛ عدم تطابق باورهای دینی با زندگی جدید، روحانیون را نیز به تدریج منفعل کرد و آنان انگیزه خود را برای مبارزه ظاهری با دین زدایی و الحاد از دست دادند و مبارزه مخفی را آغاز کردند. بنابراین به جای پرداختن به مسایلی که می توانست میان دین و زندگی اجتماعی رابطه‌ی معنی دار به وجود آورد؛ به ظواهر شریعت اکتفا کردند و از باریک اندیشی نسبت به مسایل دینی و کشف رازهای تازه برای اسقرار دین و ارتقای جایگاه خویش باز ماندند. به جای تلاش برای اثبات نظرات خود و ایجاد پیوند میان دین و زندگی و پذیرش رویدادهای نوین در نظام اداری کشور؛ منتقدان خود را مخالفان دین قلمداد کرده لایق جهنم دانستند:

و آن کس که کرد کار ادارات دولتی
و آن کس که شد وکیل وز مشروطه حرف زد
و آن کس که روزنامه نویس است و چیز فهم
و آن عالمی که کرد به مشروطه خدمتی
و آن تاجری که رد مظالم به ما نداد
و آن کاسب فضول که پالان او کج است
سوزد به پشت میز جهنم روان او
دوزخ بود به روز جزا پارلمان او
آتش فتد به دفتر و کلک و بنان او
سوزد به حشر جان و تن ناتوان او
مسکن کند به قعر ستم کاروان او
فردا کشند سوی جهنم عنان او^۱

شریعت که در روزگاری تنها قانون حکومت و تنها معیار ارزش‌های انسانی به شمار می آمد؛ اینک چنان از زندگی مردم بیرن رفته بود که دیگر پناهگاه هیچ کس به شمار نمی آمد و آنان که به حمایت از دین می خاستند مطرود گشتند. این وضع چنان رواج یافته بود که دیگر حرف کسانی که از دین سخن می گفتند خریداری نداشت:

شد بی حقوق هر که نشان داد راه حق
در غم بماند هر که شد او غم گسار شرع
پر شد جهان ز خیل خدایان ملک و مال
چندان غبار فتنه و بدعت پدید گشت
نی حاکمی که دفع کند اشتغال ملک
نی عالمی که رفع کند اشتباه دین^۱
شد بی پناه هر که شد اندر پناه دین
بیداد یافت هر که شد او دادخواه دین
بیگانه شد به چشم خلایق اله دین
کاینک به راه کفر بدل گشته راه دین

بی توجهی به ائمه اطهار هم بهار را آزار می دهد. به همین دلیل با لحن تأسف بار می گوید:

روز ائمه طی شد و در پیشگاه حق
جز احمقی و مرتدی و کافری نماند^۲

دین برتر از وجدان

بهار دین را معیاری کامل برای زندگی می داند و معتقد است مؤمنان بر پایه باورهای خویش می اندیشند و با تکیه بر این باورها رفتار می کنند. اما در عصر دین زدایی برخی از مردم می پندارند وجدان می تواند جایگزین دین شود و آن را برای رفتار و تعامل های اجتماعی کافی می دانند. به گفته بهار، چون وجدان برای همه یک تعریف واحد ندارد و هر کس، متناسب با موقعیت خود، از آن تفسیری ارائه می دهد، نمی توان آن را معیار دقیقی برای زندگی و تعامل با دیگران دانست. اما دین که از سویی باور است و درونی و از دیگر سوی، تجربه بی است عام با تعاریفی مشخص، می تواند به مثابه معیاری کارآمد مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل می گوید یک درم دین، بهتر از صد درم وجدان است:

فیل سوفی عظیم و دانشمند
می شنیدم که گفت با فرزند
بهتر است از برای مرد جوان
یک درم دین ز صد درم وجدان
دیو وجدان هزار سر دارد
هر سری نغمه دیگر دارد

۱- دیوان بهار، ص ۲۳۱-۲۳۰.

۲- دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۳۴.

رویکرد ملک الشعراء بهار به دین و عرفان / ۱۰۹

چون که وجدان چنین بود یاران وای بر حال مرد بی وجدان
که نه دین دارد و نه وجدان هم نیست او کافر و مسلمان هم^۱

بهار معتقد است آنان که در سایه باورهای دینی زندگی می‌کنند و با معیارهای آیین خویش زندگی را سامان می‌بخشند، برای دوستی شایستگی بیش‌تری دارند:

هر که آیین و دین نداند چیست حق صحبت یقین نداند چیست^۲

اما جریان‌های اقتصادی معاصر بر روش حکومت نیز اثر نهاده و از آن طریق در زندگی نفوذ کرده است. این جریان می‌کوشد آدمیان را از باورهای دینی شان جدا کند و انگیزه معاش برای معاد را از آنان بگیرد تا غایت زندگی کار کردن برای زیستن باشد. بدین ترتیب اخلاق دینی از میان می‌رود و زمینه فروپاشی اتحاد و اتفاق در زیر چتر دیانت فراهم آمده، کشور و ملیت، در آستانه فروپاشی قرار می‌گیرد. به همین دلیل حکومت مردم را از دین جدا می‌کند:

ویژه کاور از دین جدا سازند پاک مایوسش از خدا سازند
غیبت و دین، شهامت و مردی همه گردد بدل به بی‌دردی
چونکه اخلاق ملت‌ی شد پست دیر یا زود می‌رود از دست^۳

دین، اساس تمدن بشری

آن چه انسان را به ایجاد فرهنگ قومی و تمدن بشری بر می‌انگیزد؛ درد جاودانگی است. زیرا آدمیان در اعصار مختلف با اندیشیدن به گذران بودن زندگی در می‌یافتند که برای مبارزه با مرگ راهی جز جاودانگی وجود ندارد. نگاهی به تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد که به دلیل حضور پررنگ و مستمر دین در زندگی مردم و باور به خلود در جهانی دیگر؛ نوعی از آرامش در درون آنان پدید می‌آید؛ که آنان را به ایجاد تمدن بر می‌انگیخته است. بهار، دین و آیین را دو اصلی می‌داند که تمامی ادیان با تکیه بر آن رشد زندگی دنیوی و

۱- دیوان بهار، ج ۲، ص ۸۸۴

۲- دیوان بهار، ج ۲، ص ۸۷۸

۳- دیوان بهار، ج ۲، ص ۹۲۲

سعادت اخروی بشر را تضمین می‌کرده‌اند:

دین و آیین دو اصل عالی بود
هر دوان ریشه داشت در ایران
دین اسلام چون به کار افتاد
عرب ازین دو اصل کشت قوی
روم هم داشت اصل‌های قدیم
این تمدن که در جهان باشد
دین توجه به مبدأ است و معاد

خلق را زین دو؛ منزلت افزود
آن ز زرتشت؛ این ز نوشیروان
هم بنا را بر این دو اصل نهاد
تربیت یافت مردم بدوی
به اروپا نمود آن تقدیم
دین و آیین اساس آن باشد
هست آیین اساس نظم بلاد^۱

بهار و تشیع

بهار شیعه است و زیارت اماکن مقدّس جزئی از آیین اوست. بنابراین در برابر کسانی که قصد نابودی این مکان‌ها را دارند، می‌ایستد. البته او نه تنها در برابر حملات روس‌ها به مشهد و بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که در زادگاهش واقع است و جزئی از سرزمین او به شمار می‌آید، موضعی روشن و محکم دارد؛ بلکه نمی‌تواند حمله «وهابیان» را به کربلا، نادیده بگیرد.

می‌دانیم که پس از تبعید محمد علی شاه قاجار به روسیه، جماعتی که در صدد حفظ حکومت قاجاریه بودند او را برای باز پس گرفتن حکومت از دست رفته‌اش، ترغیب می‌کردند. بنابراین در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی محمد علی شاه استرآباد حمله و یکی از سرداران سپاهش را به تهران گسیل کرد و هم‌زمان در مشهد نیز فتنه‌ها انگیخت و سبب شد که سالدهای روس حرم امام رضا (ع) و مسجد گوهر شاد را به توپ ببندند و در حرم و مسجد گوهر شاد جماعتی از زوّار را به خاک و خون کشیدند.

بهار با وجود آن که در آن زمان به حال تبعید در تهران به سر می‌برد، در یک ترکیب بند مفصل و یک قصیده، این رویداد شوم را به تصویر کشیده و کوشیده است در خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام دلیل حمله روس‌ها به حرم شکایت کند:

۱- دیوان بهار، ج ۲، ص ۸۶۷

چه رسیده است از این دیو نژادان شریر
ستمی کردند اینان به جگر گوشه تو
چشم دوزید و بینید که این پاک حریم
ای نصارا تو چه گویی کس اگر آید باز
پس بیا سختی و بیداد عدو را بشنو
بنگر باز که این خیره تمدن خواهان
هشتصد مرد و زن از بومی و زوار و غریب
والی ملک هم از کیفرشان عجز نمود
ما همی گوئیم این فتنه و این فتنه گران
زر فشانید از اول به سران اشرار
بر حریم حرم پادشه جن و بشر
که ز شرحش چکد از دیده مرا خون جگر
قتلگاهی است که خون موج زند سر تا سر
به کلیسا و کله باز نگیرد از سر
پس بیا باز و زیارت گه ما را بنگر
کرده آن کار که وحشی نماید باور
داده جان از یورش لشکر روس کافر
زان سبب دادم من فتنه گران را کیفر
خود نه از فتنه گری‌های شما بود مگر
تا که این فتنه بپا کرده شد از نیروی زر^۱

بهار در یک قصیده دیگر، به وهابیان که حرم حضرت الشهداء (ع) را ویران کردند، اشاره کرده می‌گوید:

چند از این پیش که بگشود «وهابی» ز ستم
خواست بر باد همی دادن این خاک ولی
گرچه بیداد بسی کرد ولی کیفر یافت
دست بیداد در این خاک که خاکش بر سر
آب خود برد و به خود خیره بر افروخت شرر
نیک در یابد بیداد گران را کیفر^۲

اختلاف مسلمانان

یکی از مسایل درد آور و مورد توجه متفکران جهان اسلام، تفرقه مسلمانان است. اگر چه این اختلاف ریشه کهن دارد و دست کم از یک منظر سبب رقابت و رشد مسلمانان بوده، در دوران جدید جز زیان برای پیروان اسلام حاصلی نداشته است. به همین دلیل متفکران جامعه، به این مسأله توجه کرده، مسلمانان را به اتحاد فرا خوانده‌اند. "عقیده جدید وحدت اسلامی، با

۱- دیوان بهار، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵.

۲- دیوان بهار، ص ۵۳.

جنبه ضد غربی‌اش از دهه هفتم قرن گذشته، شروع شد؛ یعنی از زمانی که وحدت ممالک اسلامی توسط نیروهای اروپایی به مخاطره افتاد. این جنبش در ایران هم تأثیر داشته است. اما مقدار این تأثیر به سبب احساسات ملی و سنتی و شقاق مذهبی، رقابت با ترکیه و بالاتر از همه انحطاط سیاسی و اخلاقی، قلیل بوده است. اما با وجود این شاعرانی چند، طی اشعاری مهیج، هم مذهب‌بان خود را در برابر تسلط غربی به مقاومت فوری فرا می‌خوانده اند.^۱

بهار در یکی از سروده‌هایش به داشته‌های جهان اسلام که تفرقه مسلمانان آنها را نابود می‌کند، اشاره کرده می‌گوید:

ثروت و ملک و ناموس و مذهب	چارچیز است در ما مرگب
ثروت و ملک و ناموس ما را	برده این اختلافات مذهب
اختلافات مذهب در اسلام	روز ما را سیه کرده چون شب
عزت ما به دو چیز بسته است	اتحاد اول و بعد مکتب
کاین دو، اول طریق رشاد است	روز یکرنگی و اتحاد است ^۲

در جای دیگر به نزاع شیعه و سنی اشاره کرده، طرفین خصمه را به دلیل داشتن این آیین و این مقصد به آشتی دعوت می‌کند:

ای همگی پیرو دین قدیم	ای پسران پدران قدیم
سنی و شیعه ز کد و کیستند؟	در پی آزار هم از چیستند
جمله مسلمان و ز یک مذهبند	جمله سبق خوانده یک مکتبند
دین یک و مقصد یک و مقصود یک	ره یک و معبد یک و معبود یک ^۳

او با توجه به موقعیت کشورهای اسلامی و تلاش استکبار جهانی برای تفرقه افکنی در میان مسلمانان و غارت ثروت کشورهای اسلامی می‌گوید:

۱- شعر جدید فارسی.

۲- دیوان بهار، ص ۱۴۶.

۳- دیوان بهار، ج ۲، ص ۹۵۴.

هند و ترکیه و مصر و ایران
در هویت دو، اما به دین یک
جملگی پیرو دین احمد
مسلمی گر بگرید به طبخه
آری این راه و رسم عباد است
چند گویی چرا مانده ویران
چند گویی چرا جسته مأوا
چند گویی چرا روز حاجت
چند گویی چرا ما اسیریم
جنبش و دوستی و وداد است
تونس و فاس و قفقاز و افغان
مختلف تن، ولی متحد، جان
جملگی تابع نص قرآن
مومنی نالد اندر بدخشان
روز یکرنگی و اتحاد است
هند و افغان و خوارزم و ایران
خرس پتیاره بر جای شیران
مانده از کار دست دلیران
ز آن که آزادی ما اسیران
روز یکرنگی و اتحاد است^۱

خرافات

وقتی عقل بر باورهای دینی حکومت نکند، اگر دین به انحراف کشیده نشود، به خرافات تبدیل می‌گردد. خرافه "قضاوتی پیشین و در مواردی عقیده عجولانه است که بدون بررسی قبلی عنوان می‌شود."^۲

بنابراین خرافات پدیده اجتماعی است و عوامل گوناگونی در شکل‌گیری آن مؤثر است. اما وقتی شکل گرفت به یکی از محتوای ذهن تبدیل می‌گردد و جزو باورها در می‌آید و تا مدت‌های درازی بر رفتارهای مردمی که بدان اعتقاد دارند اثر می‌گذارد.

هم چنان که از ماهیت خرافات بر می‌آید، این پدیده از تجربه‌های واقعی مردم بر نمی‌خیزد؛ بلکه به صورت کلی و تجربه نشده، و در اثر تلقین و تقلید و در قالب‌هایی که با شرایط زیستی و روحی افراد تناسب دارد؛ پذیرفته می‌شود و طرز تلقی خاصی را نسبت به امور جاری زندگی به وجود می‌آورد.

در بسیاری از مواقع حکومت‌ها در ساختن خرافات دست دارند و با استفاده از نازل بودن

۱- دیوان بهار، ص ۱۴۶.

۲- فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۲۸۹.

سطح آگاهی مردم، از آن برای سلطه بر افکار عمومی استفاده می‌کنند زیرا دریافته‌اند که "هیچ وسیله‌ی مؤثرتر از خرافات برای حکومت کردن نیست".^۱ در دوران انقلاب مشروطه و پیش و پس از آن "یک دسته از معتقدات خرافی و یا به عبارت دیگر خرافات و اوهام که متأسفانه رنگ مذهب گرفته بود، در میان مردم به شدت رسوخ یافته بود و اگر کسی با این گونه اوهام و عقاید خرافی مخالفت می‌کرد و یا در صدد مبارزه با آن بر می‌آمد؛ مورد لعن و تکفیر قرار می‌گرفت"^۲

نا گفته پیداست که خرافات ذهن مردم را تبدیل می‌کند و نمی‌گذارد میان امور جاری روابط منطقی و علت و معلولی تشخیص دهند. در این صورت خرافات ریشه دارتر و مبارزه با آن دشوارتر خواهد بود.

به هر روی از آن جا که خرافه‌ها غالباً دینی‌اند، گاهی مبارزه با آنها به اصل دین لطمه وارد می‌کند و برخی می‌پندارند که برای زدودن خرافات از ذهن مردم، باید دین را از میان برداشت. به همین دلیل است که خرافه پرستان کسانی را که با خرافه در می‌افتند، بی‌دین قلمداد می‌کنند.

بهار مثل هر متفکر مسلمان دیگر، از شیوع خرافات در میان مردم آگاه بود و در حد توان با آن مبارزه می‌کرد. او خرافه‌ها را زنگ و زنگاری می‌دانست که بر پیکره دین نشست و باید از آن زدوده گردد:

خواهی اگر این ملک باز بیند آن فرّ و شکوه و بزرگواری
بزدای ز دین زنگ‌های دیرین زان پیش که شد روز ملک تاری
با نیروی دانش برون کن ز دین این خرخری و جهل و زشت کاری
ایمان و شرافت به مردم آموز تا طاعت بینی و جان سپاری^۳

دین که خود به گفته "امیل دورکیم" نظامی متحد از باورها و گفتن‌های مرتبط با مقدسات^۴

۱- تساهل در اندیشه‌های غرب.

۲- ایران در دوران سلطنت قاجار، ص ۱۹۵.

۳- دیوان بهار، ج ۱، ص ۶۹۳.

۴- جامعه شناسی کجروی، ص ۶۹۵.

است، بر اخلاق مردم اثر می‌گذارد و آنان را از رفتارهای ناپسند، باز می‌دارد. تا جایی که به طور کلی می‌توان گفت کسانی که به دین باور دارند و آن را معیاری برای زندگی می‌دانند، انسان‌هایی اخلاقی‌اند. به سخن دیگر مشارکت در فعالیت‌های دینی آدمی را از ارتکاب مفاسد مصون می‌دارد. زیرا انسان دین باور از عقوبت روز قیامت، بیشتر از عواقب اجتماعی رفتارهای خود، هراس دارد و این خود عامل قدرتمندی در بازدارندگی است. زیرا دین برای رفتارهای آدمی نظامی از تشویق و تنبیه را اعمال می‌کند که از گونه‌های اجتماعی آن قوی‌تر است. اما به هر روی فساد و تباهی مردم و یا بر عکس تعامل نیک اخلاقی آنان با یک دیگر، صرفاً فردی و درونی نیست. بلکه از جامعه هم اثر می‌پذیرد. جامعه‌ای که بهار در آن می‌زیست و بسیاری از روی داده‌های آن را در آثارش ثبت کرده است، جامعه‌ی است تباه. زیرا حکومت آن وابسته به قدرت‌های روس و انگلیس است و حکامش غارتگر و فاسد. بنابر این می‌توان تصور کرد که مردم که در هر شرایطی تابع موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی‌اند، از این فساد و تباهی در امان نمانند. به همین دلیل است که بهار می‌گوید:

اخلاق و مرد و زن همه فاسد جز مفسدت به سرّ و علن نیست
خویشی میان پور و پدر نه یاری میان شوهر و زن نیست
تنها سپید و پاک، ولیکن یک خون پاک در همه تن نیست^۱

بی‌گمان انحرافات «اخلاقی» معلول بحران‌های اجتماعی است و جامعه ایران در عصر بهار با بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متفاوتی رویاروی است و همین بحران است که به مردم انتقال می‌یابد. زیرا "هرگز ممکن نیست خواهان اخلاقی باشیم غیر از آن چه به وسیله موقعیت‌های اجتماعی دوره معین ایجاد گردد. خواستن اخلاقی غیر از آن چه در ماهیت جامعه نهفته است، انکار جامعه و در نتیجه، انکار فرد است. اما به هر روی برخی صورت‌های اخلاقی که دیگر برای مردم و جامعه مفید نیست، منسوخ و برخی جایگزین آنها می‌گردد. زیرا آدمی ماه دارد و رویه ماهیت انسانی، و غریزی او همواره با رویه جامعه پذیرش در تقابل قرار می‌گیرد. اما به هر روی برخی عنصرهای اخلاقی نظیر عصمت، رادی، صدق، وفا و شرم همواره پسندیده و برخی نظیر کژی و نادرستی و دروغ همیشه مذموم است. به همین دلیل است که

بهار توصیه می‌کند:

و آن که گشت عصمتش سیراب گشت از آب خلق
روى از رو پرتاب، کاندروى نیابی آب روی
هر که گردد گرد کژی، ای پسر گردش مگرد
هر که بوید سوی پستی، یا بُنی سوبش میوی
گر بمیری پای خود بر خاک نامردم منه
ور بسوزی، دست خویش از آب ناپاکان مشوی
معنی صدق و وفا و شرم در آزادی است
ای بهار آزاد باش و هر چه می‌خواهی بگو^۱

وقتی شاعر، یا هر متفکر دیگری به برخی مسایل اخلاقی اشاره می‌کند یا آنها را توصیه می‌کند، می‌توان در یافت که عنصر اخلاقی در جامعه حضور ندارد. یا دست کم مشکلی در پیوند با آنها وجود دارد. پس وقتی بهار "غیرت و صدق و امانت را سه اصل مردمی^۲ می‌داند از نبود مردمی و آن نیت در جامعه خبر می‌دهد. یا وقتی می‌گوید:

تا بخل و حسادت به جهان راهبر است
آزاده ذلیل و راستگو در خطر است^۳
باید دریافت که مردم در اثر بخل و حسادت‌هایشان، زندگی را بر دیگران تیره و تار می‌کنند.

به هر روی اگر دیوان بهار را از این منظر بکاویم نکات بسیاری خواهیم یافت که همه حکایت از فساد اخلاق در میان مردم دارد. مردمی که تند زبان و خوش نطق و بیان؛ ولی "در وقت عمل کند و هیچ نداناند^۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- دیوان بهار، ج ۱، ص ۴۵۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۸۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۲۹۶.

۴- همان، ج ۱، ص ۲۸۹-۹۰.

بهار و تصوّف

تصوّف، به مثابه یکی از پدیده‌های اجتماعی محصول روزگارانی است که مردم زندگی اجتماعی را بر وفق مراد نمی‌یابند و برای پرهیز از آلوده شدن به مفسد آن، به دنیای درون پناه می‌برند و بدین ترتیب از اضطراب‌های ناشی از مسایل سیاسی و اجتماعی مصون می‌مانند و به آرامش فردی می‌رسند. به سخن در روزگارانی که خود کامگان مجال زندگی را بر مردم تنگ کرده بودند و جز صدای خود صدای دیگری را نمی‌شنیدند و حضور فعال اندیشه و رزان را در زندگی بر نمی‌تابیدند، "زعمای متفکران ایرانی، به تدریج به این نتیجه رسیدند که زندگی دمی بیش نیست و این دم هم ممکن است هر لحظه به دست امیری یا حاکمی از انسان گرفته شود^۱. بنابراین انزوا طلبی و گوشه گیری و نفی زندگی اجتماعی به مثابه یکی از راه‌های زنده ماندن، رواج یافت و آن اعتدالی که اسلام میان دنیا و آخرت به مردم توصیه می‌کرد، از میان رفت. پس می‌توان گفت به هر روی "تصوّف در آغاز جنبه فردی داشت. ولی در قرن‌های سوم و چهارم اسلامی که نهضت‌های مردم ایران در گرفت، به صورت جنبشی اجتماعی در آمد و مانند مذهب اسماعیلی، سلاح مبارزه‌ی مثبت و منفی بسیاری از گروه‌های محروم جامعه، مخصوصاً پیشه‌وران و صنعتگران شهری شد^۲.

به وسیله حضور تصوّف در عرصه‌های زندگی مردم ایران و نیز به وجود آمدن آثار عرفانی شگرفی که حتی برای برخی از آنها، در جهان نظیری نمی‌شناسیم، از اوضاع نا دلخواه سیاسی و اجتماعی ایران در اعصار پیشین نیز امکان گریختن از زندگی جهنمی، خبر می‌دهد. زیرا مشاهده می‌شود که درگیر شدن مردم با زندگی در قرون اخیر و ناگزیر ماندن در متن این زندگی با تمام دشواری‌هایش، جامعه را از تصوّف بی‌نیاز کرده است.

به هر روی، تصوّف که در روزگاری با تکیه بر ضرورت‌های اجتماعی شکل گرفته بود، وقتی کارکرد اجتماعی‌اش را از دست داد به زایده دور ریختنی تبدیل شد. به همین دلیل برخی از جامعه‌گرایان و مخالفان این تصوّف نا لازم، بدون توجه به وجوه مثبت آن، می‌گویند " آن چه عرفان و تصوّف سروده‌اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر، نداده

۱- تاریخ مذکر، ص ۳۸.

۲- جامعه شناسی هنر، ص ۲۲۶.

است^۱.. به باور این منتقدان تصوف، با تکیه بر شهود و اشراق، ذهن ما را غیر فلسفی و تا حدی غیر منطقی بار آورده، از تفکر درست و توجه به علل و معلول‌های عینی، باز داشته است^۲.

شاعران عصر مشروطیت که بزرگترین دغدغه‌شان حضور در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و بیان مسایل مربوط به این عوالم بود، نیازی به طرز تلقی صوفیانه نداشتند. بنابراین در شعر شاعران این عصر به ندرت با مسایل عرفانی مواجه می‌شویم. اما برخی از شاعران که با ادبیات عرفانی ایران آشنایی دارند، کمابیش به تصوف توجه کرده، به رغم وجود تناقض میان آن و زندگی جمعی، کمابیش از آن سخن می‌گویند.

بهار، از جمله شاعرانی است که به دلیل تبحرش در ادبیات عرفانی ایران، در برخی از قصایدش، به نکته‌های صوفیانه اشاره شده است. «اما نه آن تصوف که پرده درو پر شور و آکنده از شطحات رازناک تهوّر آمیز است. بلکه تصوفی ملایم و معتدل که بین پارسایی و پاکیزه خوئی زاهدانه و بین زندگی عملی و اجتماعی، تلفیق و تألیف کرده است^۳.

به هر روی بهار در جوانی از رهگذر باورهای دینی با عوالم عرفانی آشنا می‌شود. او در یکی از قصایدش که در سال ۱۲۸۴ سروده، به بسیاری از مسایل عرفانی اشاره کرده است. این قصیده نشان می‌دهد که سراینده‌اش اهل تأمل است و هرگاه مجال بیابد، با خود خلوت کرده، در یافته‌های دل خویش را بیان می‌کند:

بر تختگاه تجرد سلطان نامورم من	با سیرت ملکوتی، در صورت بشرم من
این عالم بشری را من زاده گل و خاکم	لیکن ز جان و دل پاک از عالم دگرم من
سلطان ملک قنایم منصور دار بقایم	با یاد هوست هوایم وز خویش بی خبرم من
موجود و فانی فی الله هستی پذیر و فنا خواه	هم آفتابم و هم ماه، هم غم و هم ثمرم من ^۴

بهار در همین قصیده از نفس و سرکشی‌هایش و از عشق و فقر که از موضوع‌های بنیادین

۱- ادبیات نوین ایران، ص ۳۳۵.

۲- تاریخ مذکر، ص ۵۴.

۳- با کاروان حله، ص ۲۷۴.

۴- دیوان بهار، ص ۴۹-۵۰.

عرفانی است سخن می‌گوید:

فرزند ناخلف نفس فرمان من برد از جان زیرا به تربیت او را فرمان روایدم من
آن جا که عشق کشد تیغ بی‌درع و بی‌زر هم من و آن جا که فقر زند کوس با تیغ و با سپرم من^۱

حیرت به مثابه یکی از اصطلاحات عرفانی مورد توجه اوست و از کیدهای دنیا "به غار غم پناه می‌برد تا مثل ناصر خسرو نشان دهد که اندیشه وی بسی ارزشمندتر از دنیا طلبی است. البته این بی‌توجهی به دنیا، به ویژه آن گاه که امکان بهره‌مندی از آن وجود دارد، می‌تواند به آدمی امکان تأمل در خویشتن را ارزانی دارد. اما گاهی سبب تنبلی، تن آسانی و یأس و نومیدی می‌گردد و جنبه‌های منفی به خود می‌گیرد: "این روحیه یأس با روحیه اسیر سرنوشت بودن، سازگاری دارد، و انسان را از فعالیت‌های جدی زندگی اجتماعی باز می‌دارد که در نهایت تفکری ضحاک آفرین است و موجب ویرانی حیات فعال جمعی می‌شود و فعالیت شبکه اقتصادی را به کم‌ترین حد ممکن می‌رساند^۲."

بهار در یکی از مثنوی‌هایش نیز لحنی نزدیک به سخن عارفان دارد:

ماییم و دلی ز عشق صد چاک آشوب سپهر و آفت چاک^۳

در این سروده از مناعت طبع خویش سخن گفته و ادعا کرده است که از رهگذر سلطه بر خویش و تقویت درون، اگر اراده کند جهان از چنگالش رهایی نخواهد یافت. چون "صد آینه جهان نمایی" دارد.

در گنج شکستگی نشسته در بر رخ انتظار بسته
بسته ره پویه، و آسمان پوی در خانه خویشتن جهان جوی
در دل دو هزار غم نهفته یک حرف از آن به کس نگفته
صد ره زده پنج نوبت داد در هفت اقلیم و چهار بنیاد

۱- دیوان بهار، ص ۵۰.

۲- جامعه‌شناسی خود کامگی، ص ۱۰۸.

۳- دیوان بهار، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱۲۰ / فصلنامه تخصصی عرفان * سال ششم * شماره ۲۳ * بهار ۸۹

از دیده طریق دل بیسته وز اشک روان به گل نشسته
از باد فراق چفته چون تاک و آتش زده ز آب دیده بر خاک^۱



منابع و مأخذ

- ۱- ادبیات نوین ایران، یعقوب آژند (ترجمه و تدوین)، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲. ادوار شعر فارسی، محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۸۰.
۳. اقبال و اندیشه‌های دینی غرب معاصر، پرفسور محمد معروف، مترجم محمد بقایی، انتشارات قصیده سرا، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۴. ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، نشر مدبر، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۵. با کاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
۶. بهار (محمد تقی ملک الشعراء) محمد علی سپانلو، انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۷. تاریخ مذکر، رضا براهنی، انتشارات علمی، نوبت چاپ ندارد، ۱۳۵۱.
۸. تحولات اجتماعی ایران، جان فوران، مترجم احد تدین، موسسه فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۹. تساهل در اندیشه‌های غرب، ژولی سارا، ژاندرن، مترجم عباس قربانی، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۰. جامعه شناسی خود کامگی، علی رضا قلی، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.
۱۱. جامعه شناسی کجروی، علی سلیمی و محمد داوودی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۲. جامعه شناسی هنر، ژرن دو وینیو، مترجم مهدی سحابی، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۱۳. دیوان بهار، محمد تقی ملک الشعراء، انتشارات توس، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.
۱۴. سنت و مدرنیته، صادق زیبا کلام، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۵. شعر جدید فارسی، محمد اسحاق، مترجم سیروس شمیا، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۶. فرهنگ علوم اجتماعی، آلن بیرو، مترجم باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۷. نظریه اجتماعی کلاسیک، یان کرایپ، مترجم شهناز مسمی پرست، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۸. نقد ادبی، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱ (دو جلد).
۱۹. یا مرگ یا تجدید، ماشاء الله آجودانی، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۸۲.